



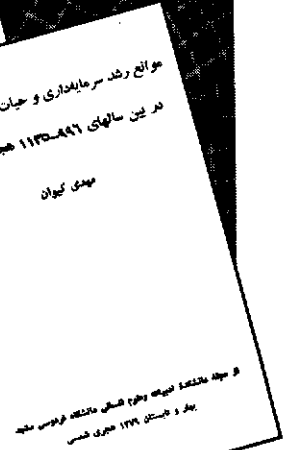
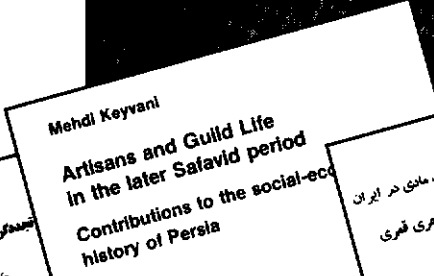
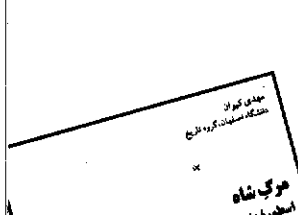
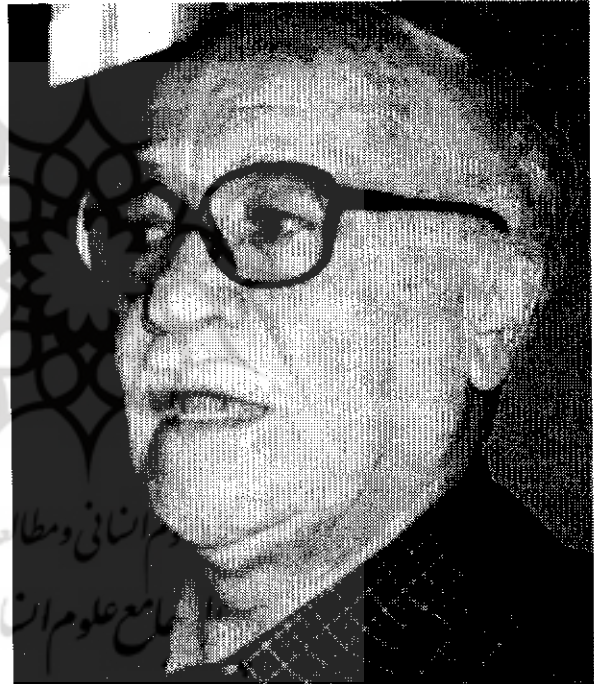
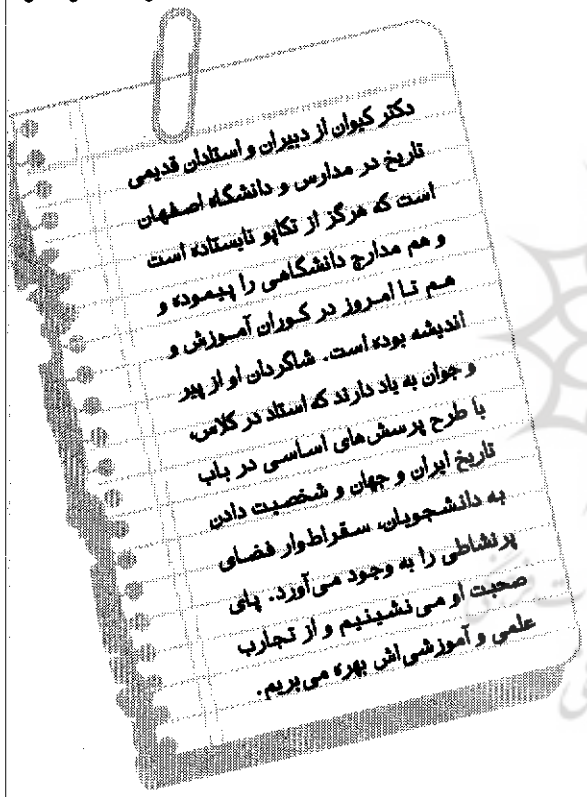
گفت و گو

تفکر تاریخی

در گفت و گو به

دکتر مهدی کیوان

گفت و گو: مسعود جواد



● جناب دکتر! از این که دعوت ما را برای این گفت و گو بفرستید، خیلی متشکریم. طبق معمول، لطفاً مختصری از زندگی دتان بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم. من، مهدی کیوان در سال ۱۳۱۹، در اصفهان، در خانواده‌ای فرهنگی و اهل هنر به دنیا آمدم. دوران ستان و دبیرستانم را در اصفهان طی کردم. از آنجا که از دوران رستان تحت تأثیر معلم تاریخم قرار گرفته بودم، برای ادامه تحصیل حد کسب معیشت تصمیم گرفتم راه تاریخ و معلمی اش را در پیش یم. رهسپار تهران شدم. از دانشسرای عالی تهران در سال ۱۳۴۰ کسب درجه کارشناسی رشته تاریخ و جغرافیا نائل شدم. شور جوانی شوق خدمت به مردم مستحق خدمت و کمی هم سرنوشت مرا راهی رعباس نمود. سه سال در بندرعباس به کار تدریس تاریخ مشغول م. پس از انتقال به آموزش و پرورش اصفهان، ضمن ادامه تدریس و ادامه تحصیل به دانشگاه تهران رفتم و درجه کارشناسی ارشد خود ز دانشگاه تهران گرفتم. پایان نامه ام را تحت عنوان «روزنامه های فهان از آغاز تا ۱۳۴۰» زیر نظر دکتر اسماعیل رضوانی نوشتم. زمانی که در دوره کارشناسی ارشد تاریخ افتخار کسب علم از آنها اقم، خانم دکتر شیرین بیانی، مرحوم دکتر عباس زریاب خوبی و ه یاد دکتر اسماعیل رضوانی بودند. داشتن الگوی معلمی برایم بسیار م بود. این الگو را در دوره کارشناسی از مرحوم دکتر سیدفخرالدین دمان و در دوره ارشد از دکتر زریاب خوبی گرفتم؛ زیرا در ذهنیت رفته از فرهنگ اسطوره‌ای، الگو فوق العاده مؤثر است. بعد از ب درجه کارشناسی ارشد به خود اجازه دادم در سطوح بالاتر تدریس یم. این بود که برای تدریس در دانشسرای راهنمایی اصفهان و رستان های مختلف اصفهان که کلاس های ششم ادبی داشتند رت شدم.

سال های تدریس در دبیرستان های اصفهان پربارترین و زیباترین اموش ناشدنی ترین سال های تدریس من است؛ یاد باد آن روزگاران باد. بسیاری از دوستان امروز من، شاگردان آن روزگاراند.

در سال ۱۳۵۳ به دانشگاه اصفهان منتقل شدم؛ تا مهر ۱۳۵۵ برای ادامه تحصیل راهی انگلستان شدم. در آن سال ها بیشتر ن های عمومی از جمله تاریخ و فرهنگ ایران که جزو دروس ترک همه رشته ها بود، به انضمام درس های غیر اصلی رشته تاریخ عهده من بود. آن زمان هر کس از راه می رسید به خود حق نمی داد محابا و پر از ادعا هر درسی را بگوید و روزگار خود و دانشجو را به ان بدون پرسش بکشاند. در مهر ۱۳۵۵ عازم انگلستان شدم و در جازیرنظر مرحوم فرانک بگلی و جان گرینی در دانشگاه دُرهام پژوهش ااره صفویان را آغاز کردم.

رساله ام را با نام «سازمان های صنفی و کارگری ایران در دوره نویه» نوشتم و به اخذ درجه Ph.D با درجه عالی از دانشگاه دُرهام لستان نائل شدم. در دانشگاه دُرهام بود که فهمیدم فکر آکادمیک

چیست، فهمیدم که دانشگاه در آن دیار محل شغل سازی نیست، بلکه مرکز تولید فکر است. در مهر ۱۳۵۹ و به هنگام اجرای انقلاب فرهنگی به اصفهان برگشتم. از آن زمان تا اسفندماه سال ۱۳۷۴ که بازنشسته ام کردند، تدریس و پژوهش در تاریخ را در دانشگاه اصفهان، در گروه تاریخ، در دوره کارشناسی و بعدها کارشناسی ارشد ادامه دادم. بعد از بازنشستگی، در دانشگاه آزاد واحد شهررضا در رشته علوم سیاسی استخدام شدم. هم زمان در دانشگاه های آزاد اسلامی دیگر مثل دانشگاه آزاد محلات و نجف آباد مشغول تدریس شدم. در این دوره از سال های تدریس، «تاریخ اندیشه سیاسی در غرب»، «فلسفه تاریخ»، «تاریخ نگاری» و «تاریخ صفویه» را به عهده ام محول کردند.

● خیلی ممنون، آقای دکتر! از معلمی یاد کردید که در دوران دبیرستان از او تأثیر پذیرفتید. اگر ممکن است، در مورد ایشان و این که چه چیز ایشان شما را جذب کرد، و همین طور اساتید بعدی که در دوره لیسانس، فوق لیسانس و دکترا بیشترین تأثیر را از آن ها پذیرفتید، و این که چه چیز آن ها شما را جذب می کرد، بفرمایید.

○ در دوران دبیرستان معلمی داشتم به نام آقای جم نژاد. ایشان لیسانسه حقوق قضایی بود؛ ولی آن زمان اغلب کسانی که در رشته حقوق قضایی و یا علوم سیاسی در شان را به پایان رسانده بودند، وارد کار تدریس می شدند. علت این که ایشان مرا تحت تأثیر خودش قرار داد، در درجه اول، ادب این مرد بود. در آن زمان، تمام معلمان به شاگردان احترام می گذاشتند؛ ولی نکته جالبی که می توانم برای شما عرض کنم این است که این مرد گرمی، هم به شاگردان و هم به درس تاریخ احترام می گذاشت. یعنی وقتی که درس تاریخ را می خواست بیان کند، مثل این بود که به این موضوع و از این که از تاریخ دارد صحبت می کند، خوشحال بود؛ یعنی سرافراز بود. از این که دارد تاریخ ایران را بیان می کند بخصوص هنگام بیان صحنه های خاص، به وضوح خود را در آن صحنه می دید، یادم هست وقتی که نادرشاه را می گفت، وقتی که از صفویه صحبت می کرد، با چیره دستی این دوره ها را تصویر می کرد. هرگز من از این مرد عصبانیت ندیدم، آرامش و طمأنینه عجیبی داشت. در واقع، ترکیبی از علم، ادب و متانت و احترام به شاگرد در او جمع بود. عجیب است که تمام بچه ها به هنگام درس آقای جم نژاد کاملاً جذب او می شدند و به این دلیل بود که من تصمیم گرفتم در آینده اگر بتوانم کسی بشوم، مانند او شوم.

در دوران لیسانس، یعنی کارشناسی در دانشسرای عالی تهران هم بیش از همه تحت تأثیر مرحوم دکتر سیدفخرالدین شادمان قرار گرفتم. با این که مدت معلمی این زنده یاد چندان طولانی نبود و بیش از یک سال نشد؛ ولی رفتار، دانش، ادب و عزتی که به دانشجو و به موضوع تاریخ می گذاشت، همه قابل تحسین بود. یعنی وقتی که شادمان، تاریخ روایت می کرد، مثل این بود که از یک اسطوره و یا موضوعی مقدس حرف می زند؛ در آن محیط فضل و ادب به گفته حافظ «گوش





نامحرم نباشد جای پیغام سروش». فرد دیگری که من تحت تأثیرش قرار گرفتم و خدا او را رحمت کند، مرحوم علی اصغر شمیم بود که او هم تاریخ افشاریه و زندیه به ما درس می داد. هر قدر از ادب، بزرگواری و حلم و تاریخ فهمی این مرد بگویم، کم گفته ام. ما شاگردان واقعاً جذب این مرد می شدیم. دکتر احمد بهمنش هم به همین صورت بود. تصور می کنم از همان جا بود که فهمیدم معلمی تاریخ فن خاصی است. معلم تاریخ یعنی کار عاشقی کردن که نیازمند به شایستگی مشخصی است و باید در وجود معلم تاریخ باشد. همان طوری که معلم های دیگر هم بودند، زحمت هم می کشیدند؛ ولی این ها برای شاگرد رشته تاریخ چندان مورد توجه نبودند. ممکن بود خوب درس، ولی نیروی جاذبه قوی برای جذب شاگرد نداشتند. برای همین است که الآن توصیه می کنند: «معلم تاریخ قبل از این که معلم درس تاریخ در معنای عمومی کلمه باشد، باید معلم اخلاق و دارای رفتار حسنه باشد.» البته همان طور که گفتم، این اخلاق یک کلمه خیلی کلی است. منظور من از این اخلاق، یعنی احترام به درس؛ به کلاس و به شاگرد. این معلم هایی که گفتم، وقتی به کلاس درس داخل می شدند، سعی می کردند ظاهرشان فوق العاده آراسته باشد. این آراستگی فقط در کلاسشان نبود. در نگاهشان، در زبانشان، در تدریسان هم بود.

در دوره کارشناسی ارشد بیش از همه تحت تأثیر مرحوم دکتر زریاب خوبی بودم. آن، زنده یاد، شاگردان فراوانی را پرورش داد. او هم همان رفتاری را داشت که آقای جم نژاد در دوران دبیرستان داشت؛ ولی در سطح بالاتر.

صمیمیت خانم دکتر شیرین بیانی هم فوق العاده بود. خانم هما ناطق هم، معلم بسیار شایسته ای بود که عاشقانه درس می داد. بالاخره مرحوم دکتر اسماعیل رضوانی که راهنمای پایان نامه من بود، صبر و حوصله زیادی از خود نشان می داد. به هر صورت، باز تکرار می کنم، حلم برای معلم تاریخ به اندازه علم اعتبار دارد؛ ولی این حلم و صبر، یک حلم و صبر روشنفکرانه است. معلم تاریخ باید دارای اندیشه ای انتزاعی باشد تا بتواند همه اندیشه ها و اعمال را بیرون از دایره ذهن خودستای خود ببیند، از فرهنگ خود فاصله بگیرد تا با آن برخوردی خردمندانه نماید.

● آقای دکتر! در حال حاضر، به نظر می رسد اکثر بچه های مدارس به درس تاریخ علاقه لازم را نشان نمی دهند. این امر شاید به عوامل مختلفی برگردد. یکی معلم است. یکی کتاب درسی است. شاید اوضاع و احوال جامعه هم باشد و یا عوامل دیگر. در این جا خوب است درباره معلم صحبت نکنیم. نیز کار به این نداریم که کتاب درسی ممکن است کتاب خوبی و یا بدی باشد. ممکن است جاذبه ایجاد بکنند یا نکنند. آنچه که به نظر می رسد ما الآن به آن بشدت نیازمندیم، این است که بدانیم تاریخ را چگونه تدریس کنیم، چگونه معلمی بکنیم، چگونه با دانش آموز سلوک کنیم تا بتوانند در کار خودشان موفق بشوند و اهداف درس تاریخ محقق بشود. در مجموع،

در تدریس تاریخ موفق باشند.

○ فکر می کردم درباره اصطلاح، مفاهیم و معانی تاریخ صحبت بکنم، ولی از آن جا که شما سؤالان را مشخص کرده اید، من هم همان معلمی تاریخ شروع می کنم.

ببینید! تاریخ هم مثل بقیه موضوع های درسی است؛ ولی به موضوع های درسی مطابق زمان تغییر کرده است؛ یعنی فرض بفرمای آن ریاضی که در ۵۰ سال قبل یا در ۴۰ سال قبل تدریس می شد امروز کار چندان با آن ندارند. یا فرض بفرمایید که قدیم می گفت «علم الاشیا»؛ ولی حالا می گویند «زیست شناسی». ولی متأسفانه آن تحول و تغییری که در مفاهیم تاریخ باید انجام بگیرد، انجام نگر است. به اعتبار دیگر، خیلی ساده عرض بکنم؛ تاریخ یک مقوله «دیالکتیکی» است؛ در حالی که تاریخی که ما در مدارسمان در می دهیم، عبارت است از تاریخ «مکانیکی».

مسئله دومی که معلمان ما درباره موفقیت و یا عدم موفقیتشان باید در نظر بگیرند، این است که موضوع تاریخی، چیزی است معلم باید آن را باور نماید و آن را به زبانی که شاگردانش می فهمند شرایط مادی و فرهنگی مناسب تحویل شاگردش دهد. یعنی معنی تاریخ وقتی که وارد کلاس می شود، بعد از آن که عوامل اولیه را نظر گرفت. که موضوع صحبت ما نیست. باید ببیند که از چه موضوع می خواهد سخن بگوید. می خواهد از تمدن و تاریخ بگوید؟ می خواهد از تاریخ انقلاب ها بگوید؟ می خواهد از تاریخ ساسانی تاریخ اسلام بگوید؟ معلم تاریخ اول از همه باید فضاسازی بکند چون فضاسازی برای بیان تاریخ مسئله بسیار مهمی است. مسئله دو که معلم تاریخ باید...

● ببخشید استاد؛ منظورتان از فضاسازی چیست و آن مکانی و دیالکتیکی که گفتید، تفاوتشان چیست؟

○ توضیح این مسئله طولانی است؛ اما اگر بخواهم خلاصه بگویم موضوع دیالکتیکی به این معناست که یک پدیده تاریخی را به صورت انتزاعی و به قول فلاسفه مغرب زمینی به شکل «آبسترکت» نباید نظر بگیریم؛ بلکه مقولات تاریخی را به صورت یک هستی سیال تداومی، نه تکراری، بلکه با تداومی تکاملی به طرف هدفی منطقی انسانی بدانیم. برای مثال در کتاب های تاریخی دبیرستان ها و وقت صحبت از «صفویه» است. مطالب کتاب این گونه تدوین شده است ایران در عهد شاه عباس اول، در عهد شاه صفی و الی آخر... و بعد اتمام تاریخ شاهان صفوی، وارد تاریخ شاهان افشاری می شویم تاریخ را طوری می نویسیم که انگار هر دوره ای جدای از تاریخ قبل بعد از خود است. البته این نوع تاریخ نویسی برآمده از فرهنگ قهرمان پروری است که هنوز ما گرفتارش هستیم. مگر ریشه های تاریخ افشاریه می تواند پرورش یافته در تاریخ صفویه نبوده باشد؟ تاریخ افشاریه دقیقاً به گونه ای دیالکتیکی تداوم و عکس العمل تاریخ صفویه است. پس از پایان آنتی تری قتل نادرشاه، دوران کریمخان زند ده



سال‌های تدریس در دبیرستان‌های
اصفهان پربارترین و زیباترین و
فراموش‌ناشدنی‌ترین سال‌های
تدریس من است، یاد باد آن روزگاران
یاد باد. بسیاری از دوستان امروز
من، شاگردان آن روزگارانند.

ترکیبی از قدرت اعمال شده توسط صفویان و بعدها، آشننگی‌ها و جنگ‌های زمان نادر است. این «استنتاجی» است که مردم در جست و جوی آن هستند. مردم دنبال کسی هستند که هم اقتدار داشته باشد و هم بتواند یک آرامش روانی، روحی و اخلاقی فراهم کند. این را ما در چه زمانی می‌بینیم؟ در دوران کریمخان زند. البته همان‌طور که گفتم، به این سادگی نیست. ولی فکر می‌کنم برای این سؤال که کردید، کاملاً پاسخگو بوده‌ام. این بیان دیالکتیکی تاریخ است. اما درباره مسأله مکانیکی؛ مکانیکی یعنی کلیشه‌ای برخورد کردن؛ یعنی دوران‌های تاریخی را کاملاً از هم جدا کردن. نگاه ایستایی به تاریخ کردن. حوادث تاریخ را جدای از یکدیگر بررسی نمودن. مثلاً بگویم حالا نقل تاریخ ساسانیان تمام شده، به تاریخ اسلام می‌رسیم. در این صورت ادعا می‌کنیم با آمدن اعراب مسلمان به ایران، به گونه‌ای مکانیکی همه چیز تاریخ ایران روزگار ساسانی پایان می‌پذیرد و تاریخ اسلام شروع می‌شود. در حالی که بروز چنین اتفاقی حتی به گونه‌ای معجزه گونه واقعه‌ای ناممکن است. متأسفانه کتاب‌های درسی ما و هم معلمان تاریخ ما به این نکته توجهی ندارند. این است که قضایا را به صورت کلیشه‌ای و مکانیکی بیان می‌کنند. این‌طور مکانیکی مطرح کردن موضوع سبب می‌شود که سؤال در ذهن دانشجویمان و دانش‌آموزان ما ایجاد نشود. در حالی که وظیفه معلم تاریخ خلق پرسش در ذهن شاگردان تاریخ است. اگر تاریخ را به صورت جریان دیالکتیکی رخ داده‌ها بدانیم، آن وقت دائماً در ذهن شاگرد تاریخ سؤال ایجاد می‌شود. کلاس تاریخ بی پرسش کلاس نیست، وقت گذرانی کسالت‌آور و تحقیر گذشته است. علت این که کلاس‌های درس تاریخ ما تا این اندازه بی‌روح همراه با مثنی و لنگاری شده، این است که معلم بی‌انگیزه و غریبه با مفاهیم کهن و یا نوی تاریخ تنها شماری سؤال معین می‌کند و جواب از لابلای کتاب بیرون آورده می‌گوید: «این سؤال، این هم جواب. من از شما امتحان می‌کنم.» این یعنی مثله کردن تاریخ و برخورد مکانیکی با علامت ابتدال و استبداد است. طبیعی است که کلاس‌های تاریخ ما کلاسی بنجل و معلم‌اش فردی مطیع و بی‌انگیزه بنماید. معلم تاریخ در درجه اول باید کتاب‌خوانی روشنفکر باشد. متأسفانه روشنفکری در کشور ما مقوله‌ای است که از آغاز آشنایی ما با روشنفکران غربی به مسائل سیاسی آغشته شده و تا زمانی که روشنفکری ما با مسائل سیاسی آنهم در معنای جهان‌سومی و یا در مفهوم سیاسی مارکسیسم مرزبندی شود، نمی‌تواند مشکل‌گشای شفاف نمودن سؤال اصلی تاریخ ایران باشد.

روشنفکری یعنی داشتن شجاعت برای دیدن و نقد «من و مای فرهنگی» که بدون خردمندی ممکن نیست و معلم تاریخ به بیشترین نگاه‌های روشنفکری نقاد نیاز دارد. ولی همان‌طور که گفتم، بحث روشنفکری، یک بحث بسیار بسیار مفصل است؛ ولی متأسفانه روشنفکری در تاریخ ایران بد جا افتاده است؛ یعنی از اول، کسانی که در این ایران بینش‌های روشنفکری را مطرح کردند، در جدالی



تاریخی خود را با فرهنگ سنتی قرار دادند. روشنفکر بودن با تظاهرات و ادعاهای روشنفکری یکسان نیست، که بسیار سفر باید تا پخته شود خامی. معلم تاریخ زمانی روشنفکر است که با مقولات علمی جامعه شناسی، دین شناسی، فرهنگ شناسی، روانشناسی، زبان شناسی و به خصوص برای درک تاریخ ایران با ادبیات فارسی آشنایی پیدا نماید. معلم دانشور تاریخ باید یادش باشد که کلاس تبلیغات سیاسی ندارد؛ کلاس تعلیم و تفکر دارد. او باید فرهنگی باشد. فرهنگی ترین معلم کلاس های ما، باید معلمان تاریخ باشند. معلم ریاضی گرچه فرهنگی است، ولی چندان به مباحث روشنفکری نیاز ندارد؛ چون که در کلاس ریاضی شاگرد چیزی را نمی داند و می خواهد یاد بگیرد. شاگرد زبان انگلیسی برای آموختن زبان انگلیسی به کلاس می آید. ولی در مسأله تاریخ، شاگرد تاریخ روی تمام این قضایایی که ما از آن صحبت می کنیم، سابقه و پیش داوری دارد. اول از همه ما باید وضعیت خود را در گفت و گوی های روشنفکری مشخص بکنیم. مسأله روشنفکری در ایران بد جا افتاده است. باید معلمان تاریخ با بحث های روشنفکری سالم و غوغاستیز شوند، روشنفکری در مخالف خوانی نیست، روشنفکری عقلانیت متعهد به تاریخ و فرهنگ خودی است ضمن این که یگانه ستیز هم نیست، و گرنه روشنفکری، به صحنه طامات باقی می انجامد.

عذر می خواهم سؤال دوم شما چه بود؟

● فضا سازی!

○ فضا سازی که بسیار مسأله مهمی است. ببینید! فرض کنیم ساعت قبل، معلم زبان رفته و درس زبان گفته است؛ یا فیزیک و یا ریاضی. وقتی که معلم تاریخ به کلاس وارد می شود، باید از شاگرد پرسد: «آقای دانش آموز! ساعت قبل توجه درسی داشتی؟» بعداً خرد خورد و با آرامش و طمأنینه شاگردانش را، از فضای درس ریاضی یا فیزیک به یک صورت خیلی ظریف جدا نموده و آرام آرام دست شاگردش را بگیرد و او را وارد فضای درس تاریخ بنماید. بگوید: «ما می خواهیم الآن از تاریخ حرف بزنیم و او را برای درس تاریخ آماده کند. باز در این جا وظیفه معلم تمام نمی شود. بعد باید ببیند که می خواهد چه تاریخی را بیان کند، آیا می خواهد تاریخ مسیحیت یا تاریخ اسلام را بگوید؟ آیا می خواهد امپریالیسم یا تمدن آرتک و یا انقلاب کبیر فرانسه را مطرح کند؟ هر یک از این ها فضای خاص خودش را دارد. شاگردی که فرضاً دیشب یا ساعتی قبل روی مسائل تاریخ افغانستان و جنگ داخلی آن و یا پسامدرن کار کرده است، از نظر فناوری، از نظر اخباری که به گوشش رسیده است؛ باید آماده شود؛ چون حالا ما می خواهیم تاریخ جنبش های امریکای لاتین یا تاریخ انقلاب مشروطیت را برایش بیان کنیم. منظور اینکه ما باید بتوانیم شرایط لازم زمانی و مکانی هر واقعه تاریخی را برای شاگردمان احیا نمائیم. یا به زمانی که سیاست و دیانت جامعه یکی بوده است، پیامبران، پادشاهان بودند و پادشاهان، پیامبر. در ایران باستان، کوروش هم جایگاه شاهی داشت و هم مقام

رهبری اخلاقی. در مصر باستان، فراعنه هم همین موقعیت را داشتند. در دنیای یهود و عبری زبانان، سلیمان هم پادشاه است و هم پیامبر. نوع زبانی که انتخاب می کنیم نیز یکی از عناصر مهم فضا سازی است. وقتی که ما جنگ قادسیه را می گوئیم، باید زبان ما زبان حماسی باشد. زبان تاریخ تنها زبان روایی نیست. گاه ما داریم روایی صحبت می کنیم، توصیفی صحبت می کنیم؛ گاهی، زبان باید حماسی باشد، ولی در مواردی ما نیازمند به کارگیری زبان پرانديشه علمی داریم. هر یک از موضوع های تاریخی ما زبان خودش را می طلبد. ما که نمی توانیم ضبط صوت باشیم.

باید توجه داشته باشیم که شاگردان تاریخ باید در فضا سازی به ما کمک کنند. معلم تاریخ در کلاس باید شماری از دانش آموزان را که زمینه تفکر اجتماعی دارند، در آماده سازی فضا به کمک طلبد. باید سه، چهار تا شاگرد پیدا کرد و آن ها را به طور جدی در گفتمان کلاس شرکت داد. با گفت و گویی که با آن چند دانشجو انجام می دهیم، به کمک آن ها بگوئیم در چه فضایی حمله مغولان یا انقلاب مشروطیت واقع شد. فضایی که حمله مغول به ایران با فضایی که حمله اعراب مسلمان به ایران رخ داد متفاوت بود. حمله نارد به هندوستان با حمله داریوش به یونان، دو تاست و تفاوت دارد. این جاست که من می گویم، کار معلمی تاریخ فوق العاده حساس و ظریف است.

نمی دانم توانستم مطلب را بیان بکنم یا خیر؟

● خیلی ممنون! جناب دکتر! یکی از مسائلی که الآن معلمان تاریخ با آن مواجه هستند و مؤلفان و برنامه ریزان درسی را مورد خطاب خودشان قرار می دهند، شکایت از کتاب های درسی است. عموماً از حجم کتاب های درسی شکایت می کنند و یا نسبت به بعضی از مطالبی که در لابه لای کتاب درسی آمده است، ایراد و انتقاد دارند. شما با استفاده از خاطراتتان برای ما بگوئید که زمان معلمی شما، آیا همین وضع بود؟ به طور کلی اگر ممکن است، به اجمال در این باره توضیح دهید تا به سراغ مباحث دیگر برویم.

○ عرض شود، مدت ۴۰ سال است که از تاریخ و فکر تاریخی دم می زنم. در این مدت و به اضافه ۱۶ سال دوره دانش آموزی ام در مدرسه، با انواع کتاب های تاریخ و مؤلفان آن سر و کار داشته ام. بسیاری از این مؤلفان به جای آن که با مغزشان تاریخ بنگارند، با خونشان، با زورشان یا با ایمانشان تاریخ نوشته اند. اول از همه باید در این باره صاحب نظران غیر سیاسی و درست اندیشه، نشسته، طرحی نو دراندازند. کتاب تاریخ، نه کتاب ثناست و نه فحش نامه. تاریخ در درجه اول بیمه نامه اندیشه انسانی و بعد جامعه ملی است. هر قدر از آغاز دهه ۳۰، به دهه های بعد نزدیک شدم، تاریخ ها جهت دارتر نوشته شد؛ در حالی که تمام جهات تاریخ جهت اصلی است. البته در تمام این چهار دهه، به شهادت آنهایی که در کلاس من حضور داشته اند، همیشه جهت انسانی و جهت جامعه ملی را در نظر داشته ام. البته هر قدر به دهه های بعدی نزدیک شدم، سعی کرده ام کمتر با احساسات یا خون یا دون ژونیسیم، بلکه بیشتر با مغز ببیندیشم.

دارم و آن این است که تاریخ را باید براساس یک سلسله حوادث فرهنگی تقسیم بندی کنیم. ببینید! وقتی که می گوئیم تاریخ اروپا یا تاریخ قرون قدیم و یا... این قرون قدیم از آغاز خط است. این خط یک حادثه فرهنگی است. پایان قرون قدیم کی است؟ بسته شدن مدارس فلسفی و آغاز مدارس مذهبی مسیحی است. این حادثه، یک حادثه بسیار بزرگ فرهنگی است. آغاز قرون وسطا، باز شدن مدارس مسیحی است. پایان قرون وسطی، فتح قسطنطنیه است. ما می آیم در کلاس و فتح قسطنطنیه را به صورت یک مسأله حماسی مطرح می کنیم؛ درحالی که فتح قسطنطنیه یک مقوله فرهنگی است. کسانی که در قسطنطنیه هزار ساله وارث تمدن یونان و روم باستان و بعداً بیزانس بودند، با خود اندیشه یونانی-رومی یا جلوه هایی از تفکر اسلامی را به بقیه کشورهای اروپایی بردند و روح جوانی به یونانیت و رومیّت از یاد رفته دمیدند و بدینسان قرون جدید اروپا آغاز شد. از حوادث بعدی تاریخ اروپا انقلاب کبیر فرانسه را داریم که تولد، یک اندیشه و یک حادثه فرهنگی است؛ و الی آخر. نویسندگان تاریخ دبیرستان های ما بیابند و مسأله را با این شکل بیان کنند. درباره زمان بندی تاریخ ایران شاید بتوان روی این تقسیم بندی، طرحی نو در انداخت. آغاز تاریخ رسمی مردم ایران از وقتی است که زیر پرچم دین زرتشتی یا دین مزدایی وحدت پیدا کردیم، تا آمدن اسکندر- یعنی وقتی که اندیشه غربی وارد سیر اندیشه ایرانی شد- این یک دوره تاریخ است. دوره دوم از آن التقاط فرهنگی است تا آمدن فکر اسلامی و مسلمان شدن ایرانیان. دوره سوم از تولد مکتب فکری شیعه در ایران آغاز می شود و تا زمان صفویه یعنی پایان کشمکش نهصدساله میان حاکمیت اسلام رسمی حاکم و تشیع به گفته دکتر سیداصغر محمودآبادی، تشیع مظلوم پایان می یابد؛ (متأسفانه این اندیشه شیعه صفوی یک اندیشه اسلامی و ایرانی از نوع شیعه آل بویه و مرحوم کلینی شیخ مفید نیست. بلکه یک شیعه قزلباشی است، یک شیعه ای است که در امپراتوری عثمانی می خواستند با عثمانی مبارزه نمایند و چون آن جا موفق نشد، وارد ایران شد. درست است که بعدها، یعنی در دوره شیعه صفوی در عهد اصفهان، شیعه فقهاتی می شود. اما بعضی از عوارض آن بومی می شود.) دوره چهارم تا ورود فکر قانون خواهی به سبک و سیاق دموکراسی غربی ادامه دارد. از این زمان دوره پنجم تاریخ ایران شروع می شود. تاریخ ایران در دوره پنجم زاینده این کشمکش است. شاید هنوز در آغاز این راه پرهزینه هستیم؛ بهای سنگینی از مشروطیت تا به بعد پرداخته ایم، اما تاریخ هنوز منتظر محتوای اسلامی- ایرانی و مشکل گشای خود است. آغاز و انجام این ادوار پنجگانه می تواند مبنای تدوین تاریخ ایران برای مدارس ما و معلمان ما قرار گیرد. طرفه این که آغاز و پایان هر یک از این ادوار با ورود یک واقعه خارجی آغاز می شود. انقلاب اسلامی ایران در بهمن سال ۱۳۵۷ به لحاظ تاریخی، پایان یک دوره بود و اگر این دقیقاً یک پایان و آغاز اندیشه ایرانی کشمکش به پیروزی طبیعی و خردمندانه

امید است که کمتر به آفات دون زونیس مبتلا شوم. در تمام این مدت عاشق شاگردانم، عاشق درس تاریخ و عاشق فرهنگم بوده ام. خدا را شاهد می گیرم هرگز هیچ مصلحتی جز آنچه را که گفتم در نظر نگرفتم، هیچ شغلی را بر معلمی ترجیح ندادم و از تدریس تاریخ خسته نشدم، دوم، با توجه به تنگناهای مؤلفان در ادوار مختلف و یا مصلحت اندیشی ها و مشکلات کتاب های درسی تاریخ که بعضاً موجبات بیزاری و بی اعتنائی جوانان ما به تاریخ است، باید بنشینیم و درباره این معضل، صاحبان فکر تاریخی جداً راهی نو طرح کنند، اما مشکل ما تا حدی معلمان تاریخ هستند، معلمان دروس دیگر، مشکل تدریس تاریخ را ندارند، اگر هم داشته اند با تدریس خصوصی آن را حل کرده اند. معلمان تاریخ ما بی انگیزه تر شده اند؛ این بی اندیشگی، نوعی سادگی کاسبکارانه را پیش پای آنها گذاشته، به طوری که فقط در شب فردای درس، آن درس فردا را در محدوده کتاب می خوانند و فردا معرکه بلبل زبانی به راه می اندازند. انتظار هم دارند شاگردان، به درس اعتماد و اعتنا نمایند. خیر، معلم تاریخ، بعد از تدارک حداقل های زندگی باید بداند، خیلی کتاب بخواند؛ برخورد سیاسی و خطی هم نکند تا بتواند شاگردش را به کلاس درس تاریخ جذب کند. بعد از این خیلی دانستن و خیلی خواندن می تواند با همین کتاب های درسی موفق شود. البته ممکن است که ما به طور کلی به کتاب های درسی ایراد بگیریم. من به این جا رسیده ام که کتاب های درسی ما ایرادهایی دارد؛ ولی ایرادهایی که من به این کتاب های درسی دارم، از مقوله و جنس ایرادهای معلمان دبیرستان های ما به تاریخ نیست. الآن وضعیت کتاب های تاریخی ما با توجه به این گروه جدیدی که در آن جا مشغول به کار هستند و کتاب می نویسند و برخی از این بزرگواران را از نزدیک می شناسم، فرق بسیار کرده است. این ها از اختیار و امانت داران فکر تاریخی هستند و خوشبختانه تاریخ را به خوبی می فهمند. تاریخ را با تمهید نوشته اند و من از کتاب های موجود، منهای بعضی از اشتباهات عمومی راضی هستم. ولی یک ایراد کلی نسبت به محتوای تاریخمان

حلم برای معلم تاریخ به اندازه علم
اعتبار دارد؛ ولی این حلم و صبر، یک حلم
و صبر روشنفکرانه است. معلم تاریخ
باید دارای اندیشه ای انتزاعی باشد تا
بتواند همه اندیشه ها و اعمال را بیرون از
دایره ذهن خودستای خود ببیند، از
فرهنگ خود فاصله بگیرد تا با آن برخوردی
خردمندانه نماید.



اندیشه بومی ولی پایا و پویا بیانجامد، آغازی مبارک و ماندگار خواهیم داشت. به مسائل سیاسی من کاری ندارم. ما باید تقسیم‌بندی تاریخمان را عوض کنیم؛ وگرنه تصور نمی‌کنم کتاب‌های درسی مشکل خاصی داشته باشد. این که حجم کتاب زیاد است و یا فلان ایراد را دارد، باید دید دلیلش چیست. مؤلفان کتاب‌های درسی آدم‌های متعددی هستند؛ معتقدند؛ می‌دانند چه کار می‌کنند. معلمان تاریخ وقتی به کلاس و یا جلسه توجیهی می‌آیند همه حرفی که می‌زنند همین است. این حرف‌ها به نظر من لازم، ولی ابتدایی است. مشکل ما این است که معلم تاریخ ما آن اعتقاد و رسالتی را که باید به تاریخ داشته باشد، ندارد. تاریخ خیلی چیزها را در برمی‌گیرد، اما در محوری که در آن تاریخ واقعی شکل می‌گیرد، محور اندیشه مادی و محور اندیشه فرهنگی است. پس تاریخ، تاریخ تمدن مادی و فکر فرهنگی است. اندیشه یک امر ذهنی و غیرمحسوس است، درحالی که نوعاً دیران تاریخ ما که محصول گروه‌های کم‌رونق و بی‌پرسش «تاریخ» دانشگاه‌های مختلف ما هستند، اغلب می‌پندارند تاریخ عبارت است از جنگ میان دو مطلق. جنگ حیدری‌ها و نعمتی‌ها، جنگ میان سفیدجامگان و سیاه‌جامگان... تاریخ، این همه منیت و خودپرستی که در کسوت حق و باطل، رخ می‌نماید، نیست. توصیف جنگ دروازه‌ای است به فهم چرایی تاریخ، به این می‌ماند که بگوییم: «ریاضیات عبارت است از چهار عمل اصلی»، «چهار عمل اصلی وسیله‌ای برای فهم مسائل ریاضیات است. حوادث تاریخی هم وسیله‌ای برای رسیدن به مفاهیم تاریخی است. در گروه‌های تاریخ دانشگاه‌ها ما موانعی داریم. در دانشگاه حالا چه رشته تاریخ، چه رشته علوم سیاسی، اصلاً شاگردی که از دبیرستان می‌آید، نه تنها تاریخ نمی‌داند، بلکه یک موجود ضدتاریخ است؛ ضد فهم تاریخ. متأسفانه بخش‌های تاریخ ما در اکثر دانشگاه‌ها، کاری را که باید انجام بدهند، نداده‌اند. این است که مرتب به کتاب‌های درسی ایراد می‌گیرند. کتاب درسی ما با توجه به امکانات موجود، دلنشین‌تر از چند سال گذشته شده است و از نظر ویراستاری، یا تصاویری که دارد، بسیار خوب است، مشکل اصلی ما، به نظر من کتاب درسی نیست دوره‌بندی تاریخ است که ما باید براساس تاریخ فکرم‌ان این کار را انجام بدهیم. خوب این کار متضمن این است که ما استاد تاریخ داشته باشیم. آن استاد تاریخی هم که الآن در دانشگاه ما تدریس می‌کند، بیش‌تر به صورت نقالی عمل می‌کند و شاگرد دیگر حوصله نقالی ندارد؛ چون به حد کافی مراکز نقالی در بیرون دانشگاه، داریم. کلاس تاریخ محیط مشخص ولایت فکر تاریخی است. من از دوران جوانی هم نسبت به کتاب‌های درسی اعتراض زیادی نداشتم؛ مسأله بیش‌تر، بی‌علاقگی یا بی‌انگیزگی معلم تاریخ است. واقعاً فکر می‌کنم که تاریخ چه کار باید بکند؟

● آقای دکتر! اگر موافق هستید، در این مرحله از گفت‌وگو درباره این که اساساً تاریخ چیست و چیستی تاریخ، توضیحاتی ارائه بفرمایید.

○ بله! بحث پیرامون این سؤال وقت نسبتاً مفصلی را می‌طلبد. من معتقد هستم که تاریخ فقط متعلق به انسان است. درست است که همه مخلوقات، حالا جمادات، نباتات، حیوانات همه گذشته‌ای دارند. تاریخ متعلق به انسان است. کلمه Historia که یونانی است، معنی «جست و جو» می‌دهد. یک روایت دیگری هم خواندم که این «His» (در ابتدای کلمه History) از نظر زبان‌شناسی و Etymology یک ضمیر مذکر است. یعنی: «تاریخ متعلق به مرد» است و زنان تاریخ ندارند. این تعبیر با توجه به نظر ارسطو نسبت به «اهل مدینه» درست به نظر می‌رسد. ولی من بحثم را به همان مفهوم «جست و جو» برمی‌گردانم و این که تاریخ، مخصوص انسان است. انسانی تاریخ دارد که در زندگی‌اش تغییر کیفی روی می‌دهد. اگر می‌گوییم کلاخ‌ها تاریخ ندارند، به خاطر این است که کلاخی که در زمان حضرت آدم بوده است، با کلاخ امروز تفاوتی نمی‌کند؛ نه در گفتارش و نه در خانه‌سازی‌اش. ولی انسانی که از آن زمان تا زمان ما زیسته، خیلی فرق کرده است. این می‌شود تغییر. این تغییر یک تغییر ارگانیکی است. این تغییر باز یک تغییر مکانیکی نیست. وقتی که می‌گوییم مثلاً زبان فارسی یا دین اسلام، یک مقوله تاریخی است. زبان یا دین و یا سنت یا آیین، این‌ها همه در طول زمان از گذشته تا به حال در بستر زمان دچار تغییر و تحول شده‌اند. آن موقع است که انسان صاحب «تاریخ» می‌شود. ویژگی انسان اندیشمندی اوست. در قرآن کریم خداوند می‌فرماید: «ما متفکران را دوست داریم!» یا روایت است که: «یک ساعت تفکر بهتر از عبادت هفتادساله است.» این «فکری» که می‌گوییم ذات اندیشیدگی انسان است. تاریخ انسان یعنی سیر اندیشه انسانی که در شکل جست‌وجو برای حل نیازهای مادی و فرهنگی انسان ظاهر می‌شود. در قرون شانزدهم و هفدهم که دوران علمی شدن و علمی کردن انسان و زندگی پیرامونی اوست، طرح جدیدی برای شناخت این اندیشه در انداخته شد. از آن زمان انسان و فکر او نه دیگر نتیجه خدایان اساطیری بود و نه نتیجه گناه آدم ابوالبشری که عملش موجب اخراج وی از آسمان شد. مورخین فیلسوف یا متاله که در پی شناخت ماهیت تاریخ انسان بودند، خواستند همان‌گونه که نیوتن و کپرنیک قوه جاذبه یا نیروی حرکت اجسام مادی را شناختند در پی آن شدند تا به تاریخ هم جنبه علمیت مادی و پوزیتیویستی دهند. از این جا بود که تاریخ در غرب از معنای تاریخ اخلاقی خارج و در معنای دیگری اعمال شد؛ درحالی که در جامعه ما، تاریخ همچنان شکل اخلاقی، شکل روایی، برای اعتبار، برای عبرت گرفتن، همچنان به کار خودش ادامه داد. درحالی که در مغرب زمین، تاریخ در معنا و مفهوم جدیدی مطرح شد. البته در این جا، من نمی‌خواهم بگویم که ما باید تاریخمان را به شیوه غرب بنویسیم. نخیر! هر جامعه‌ای، برای خودش تاریخ دارد و باید تاریخ را از دل خود جامعه بگیریم. من ضمن این که هستی تاریخ جهانی را قبول دارم، ولی با تاریخ بومی زندگی می‌کنم. بایستی از نگرش مانوی به تاریخ اجتناب

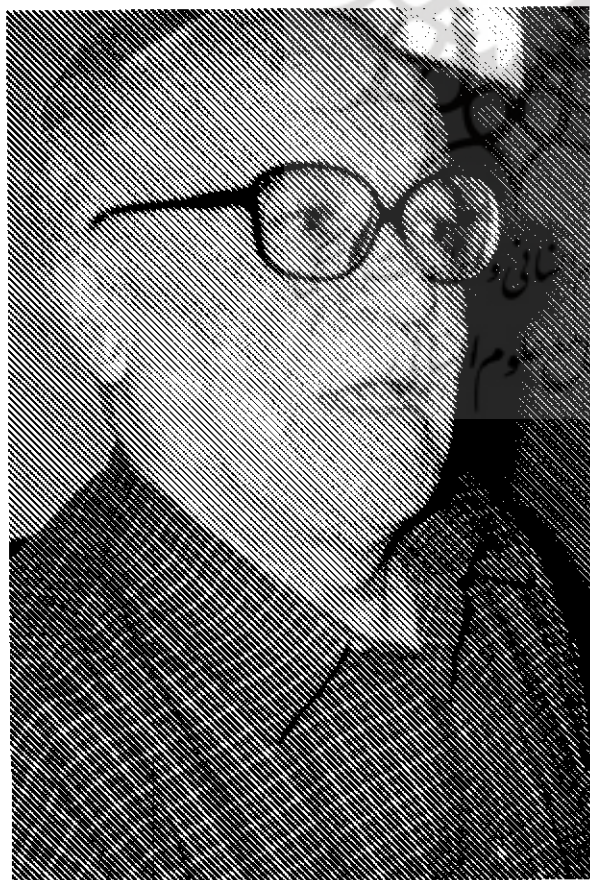
می‌دانند، اما از کتاب بیهقی یا عالم‌آرای خبرنگار؛ این است که شاعران ما نه تنها حکما که مورخان واقعی مردمند. سؤال من این است، دبیران تاریخ ما تا چه حد با این تاریخ‌های غیررسمی و زبان آن‌آشنائی دارند؟ گفت‌وگو آئین درویشان نبود.

مسأله دیگری که در ارتباط با سؤال شما مطرح می‌شود، این است که از همان ابتدا تاریخ برای غربی‌ها یک اشتغال جدی ذهنی بود. پس بی‌دلیل نیست که هرودوت، پلوتارک‌ها، کتزیاس و یا توسیدید در یونان باستان زاده می‌شوند، اما ما باید تاریخ خود را در کتیبه‌های داریوش، شاه هخامنشی و بهرام، شاه ساسانی پیدا کنیم. دلیل آن این است که ما با نگاه شرقیمان می‌دیدیم که در آن نگاه، تاریخ اقتدار مشاهده می‌شد، ولی هرودوت، تاریخ را به صورت تاریخ جهانی و آرزوها و افکارشان می‌دیدند.

«تاریخ» به عنوان یک اشتغال فکری برای یونانی‌های باستان مطرح بود. درحالی‌که ایرانیان باستان به تاریخ چندان عنایت نداشتند. ایرانیان باستان جدای از تاریخ اقتدار، تاریخ دین زرتشتی هم داشتند. از اینجاست که نگاه ما به تاریخ نگرشی مقدس و ثنوی است.

اصل تاریخ باستان ما برگرفته از کتاب‌هایی است که مورخین یونان

... بقیه در صفحه ۴۸



ورزیم. بحث من در این جا، نه شرقی و غربی نیست. باید برای درک تاریخ امروز و مفهوم آن، شرق و غرب را شناخت. تاریخ در معنای گذشته ما و پیش از آن که ما با مغرب‌زمین ارتباطی پیدا بکنیم، عبارت بود از تاریخ تراجم احوال کسان از همه قماش و تاریخ اخلاق. به همین دلیل است که ما تاریخ‌هایی که داریم، ادیبان آنها را نوشته‌اند. مورخ سنتی تاریخ برای تدوین تاریخ نیاز به دانستن ادبیات فارسی، عربی، علم روایت و حدیث و هنر زیبانویسی و نگارش منشیانه داشت. به همین دلیل است که آدمی مثل ابوالفضل بیهقی بهترین «تاریخ» را می‌نویسد؛ چون هنوز مفهوم تاریخ دچار انقلاب و دگرگونی نشده است. مورخ سنتی «تاریخ اقتدار» را می‌نگارد، اقتدار را به اقتدار خوب و بد تقسیم می‌کند. تاریخ ایران، تاریخ قدرت است. همه زمینه‌های هنری، زمینه‌های علمی و ادبی در گرد و محور قدرت تشکیل می‌شده و برای همین است که پای مورخ خودبه‌خود به دربار کشیده می‌شود. و اگر که مورخان ما کتاب تاریخ خود را به نام فلان پادشاه می‌نویسند مثل «تاریخ یمینی» که به نام یمین الدوله محمود است و «تاریخ بیهقی» به نام تاریخ مسعودی است و «عالم‌آرا» به نام شاه عباس اول، نباید ما را نگران کند؛ چون همین مورخانی که در خدمت حکومت بوده‌اند، توانسته‌اند فضای تاریخ را برای مردم روزگار خودشان بیان کنند؛ البته این تاریخ با تاریخ نویسی مدرن یکی نیست.

تاریخ، دیگر کتاب مقدس نیست. تاریخ دیگر مفهوم توراتی ندارد. تاریخ نو، سفر خروج نیست، بلکه سفر همیشه پیدایش و تکوین است. دیرزمانی است، تاریخ ایران با ادبیات آغشته بوده و برای همین است یک مورخ با ادبیات آشنا باشد. بله! تاریخ ما در بستر ادبیات مان مطرح شده است، شما شعر سعدی، فردوسی، حافظ و خیام را بخوانید، می‌بینید که آن مسائل تاریخی که در شعر حافظ است، در شعر سعدی و فردوسی هم هست، خیلی هنری‌تر از بعضی از کتاب‌های تاریخی محض را بیان کرده‌اند. چرا شعر ما تاریخ است؟ و چرا مردم شعر را بیشتر قبول دارند؟ تاریخ محض، نوشته مورخان رسمی بوده، اما مورخ مردم و ذکر و فکر آنها شاعران ما بوده‌اند. تاریخ اشتغال جامعه سوادداران است، اما شعر خاصه جوامع بی‌سواد است. این است که مردم ما شاهنامه فردوسی و شعر مولوی را

معلم تاریخ در درجه اول باید کتاب‌خوانی

روشنفکر باشد.

موضوع تاریخی، چیزی است که معلم باید آن را باور نماید و آن را به زبانی که شاگردانش می‌فهمند در شرایط مادی و فرهنگی مناسب تحویل شاگردش دهد.